



فصل 2:

ابراهيم

در آن زمان مردی بود که باور نداشت
بت ها خدایان هستند. او میدانست
خدا خالق است و نمیتوان او را با بت ها
پرستش کرد.

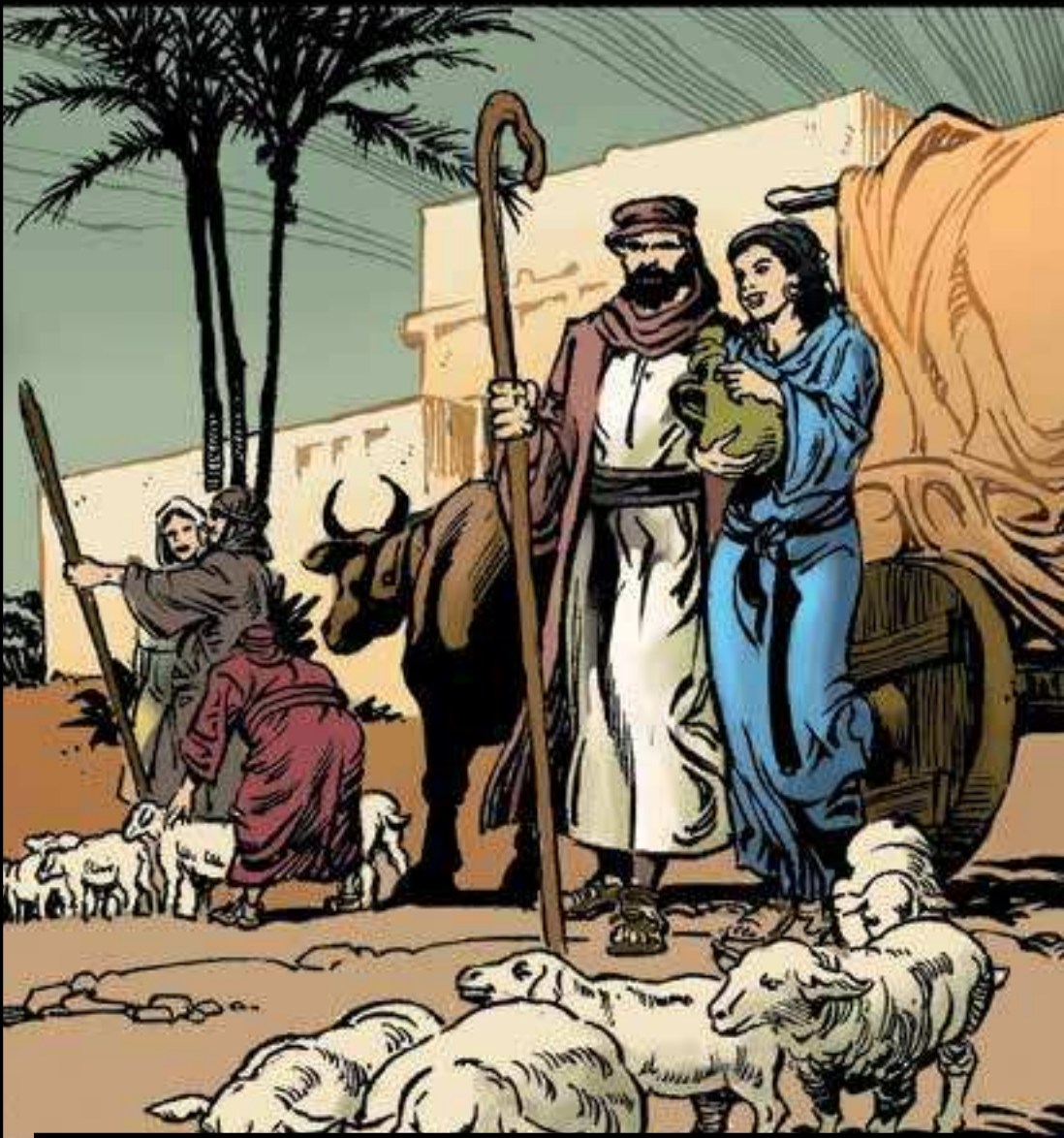


خدا با ابراهیم صحبت کرد و گفت: " ابراهیم این شهر بت پرست را ترک کن. کشور و خانواده خودت را ترک کن و من به تو نشان خواهم داد به کجا بروی. من تو را پدر قوم بزرگی خواهم کرد. کسانی را که تو را برکت دهند برکت خواهم داد و کسانی که تو را لعنت کنند لعنت میکنم. از طریق تو تمام قوم های روی زمین برکت خواهند گرفت."



آیا ابراهیم آن فرزند وعده داده شده بود تا گناه و مرگ را از بین ببرد؟

تقریباً 1921 سال قبل از میلاد




ابراهیم میدانست صدایی که شنیده بود، صدای خدا بود پس او اطاعت کرد با اینکه نمیدانست به کجا میرود. او میدانست که بت پرستی را ترک میکند و دنبال خدای زنده میرود. این برای ابراهیم کافی بود. اما او برادرزاده ی خودش لوط را نیز با خود برد.

این سفر ابراهیم و همراهانش را به سرزمین کنعان برد، در جایی که پسران حام در آن ساکن شده بودند. امروزه این سرزمین فلسطین نام دارد. در آنجا خدا با ابراهیم صحبت کرد:



ابراهیم، در سرتاسر این سرزمین راه برو، من می‌خواهم تمام این سرزمین کنعان را به نسل تو خواهم بخشید. من به فرزندان زیادی خواهم بخشید که هیچکس نتواند آنها را بشمارد. آنها بیشمار مانند شن صحرا خواهند بود.



سارا، خداوند به من گفت که
بعد از سال ها انتظار بزودی
بچه ای به دنیا خواهی آورد.

خدا گفت تو
بچه به دنیا
خواهی آورد.


تو میدانی که من پسر
هستم و قادر به بچه آوردن
نیستم چنین چیزی محال
است. پس چگونه میتوانم
بچه ای داشته باشم؟

همانطور که ابراهیم سفر
میکرد، در طول مسیر به
خداوند قربانی تقدیم میکرد.
مانند هابیل، او این قربانی
ها را با ایمان تقدیم میکرد و
میدانست که گناهکار است و
مستحق مرگ.

قربانی بره نمیتوانست گناه ابراهیم را
بردارد اما وقتی خدا ایمان او را دید،
از گناهانش چشم پوشی کرد.



10 سال بعد



ابراهیم 10 سال
پیش تو به من گفתי خداوند
فرموده من بچه ای به دنیا خواهم
آورد. من 75 سال دارم و تو 85 سال و
پیر و سالخورده شده ایم و هنوز بچه ای
نداریم. آیا مطمئن هستی که صدای خدا
را شنیده ای؟

من میدانم که خدا بود
که با من صحبت کرد، اما نمیدانم چرا
اینقدر طول کشیده است. او به من گفت که
من پدر قوم بزرگی خواهم شد، اما تنها چیزی که
دارم این بدن پیر من و همسر پیرم که نمیتواند
بچه دار شود و یک گله بزرگ گوسفند.



نترس

ابراهیم، من از تو
محافظت میکنم و به تو
پاداش بزرگی خواهم داد.

من که فرزندی
ندارم، چه پاداش بزرگی
به من خواهی داد؟

تو و سارا صاحب
فرزندی خواهید
شد.



ابراهیم، بیا و به ستارگان آسمان نگاه کن و
بین آیا میتوانی ستارگان آسمان را بشماری،
فرزندان تو هم مانند ستارگان آسمان زیاد
خواهد بود و غیر قابل شمارش.

من باور دارم اینگونه
که تو میگویی خواهد
شد.

چون تو به من ایمان داری، من تو را به
خاطر این ایمان پارسا و عادل می‌شمارم. نسل تو
در سرزمین بیگانه غریب خواهند بود. آنها به مدت 400
سال اسیر و برده خواهند بود و بر ایشان ظلم خواهد شد.
اما من آن قوم را مجازات خواهم کرد. زمانی میرسد که
آنها آن سرزمین بیگانه را با ثروت زیادی ترک خواهند
کرد و دوباره در این سرزمین ساکن خواهند شد.



فرزند وعده کجاست؟ من
خیلی پیر و سالخورده شده
ام و تو هم بزودی دیگر در بچه
بوجود آوردن ناتوان خواهی شد.
ابراهیم من هرگز نمیتوانم بچه
ای به دنیا بیاورم.

طبق رسم سرزمین من،
کنیز من میتواند برای من
فرزندی به دنیا بیاورد.



ابراهیم آیا

نمیبینی که این آخرین فرصت ما
برای بچه دار شدن است؟ قبل از این که
دیر بشود باید با او بچه داری شوی و او از
نسل تو خواهد بود. این است اراده خدا.
غیر از این تو چطور میتوانی پدر قوم
بزرگی بشوی؟





این تنها
راه است.

ابراهیم نزد خدا دعا نکرد. او وعده خدا را فراموش کرد و از حرف همسرش اطاعت کرد.

پیدایش 4-16:1

چند ماه بعد

من فرزند ابراهیم را
به دنیا خواهم آورد.

زمانی که هاجر فهمید که از
ابراهیم باردار است، مغرور
شد و سارا را تحقیر میکرد.
سارا غمگین شد و به او
حسادت میکرد.

سارا، هاجر را مجبور میکرد سخت کار کند و با او رفتار بدی داشت. خداوند هرگز نمیخواست که مرد، دو همسر داشته باشد و از این طریق بچه دار شود.




وقتی

کارت تمام شد و آب را آوردی، هیزم ها را برای آتش آماده کن.

هاجر تصمیم گرفت تا فرار کند.

هاجر از سارا فرار کرد و به طرف بیابان رفت. وقتی او خسته شد و دیگر نتوانست جلوتر برود، غش کرد و بر روی زمین افتاد. در آن زمان خدا هاجر را در فلاکت دید و با او صحبت کرد.



هاجر به پیش سارا برگرد و از او اطاعت کن. تو صاحب پسری خواهی شد و نام او را اسماعیل خواهی گذاشت یعنی خدا میشنود.



از او فرزندان بیشماری به وجود خواهد آمد که کسی نمیتواند آن را بشمارد. اسماعیل مرد وحشی خواهد شد. او همیشه با دیگران در جنگ خواهد بود و دیگران نیز با او در جنگ خواهند بود. او همیشه نزدیک برادرانش زندگی خواهد کرد.

هاجر به خانه برگشت و فرزندش
به دنیا آمد.



خدا به من گفت از آنجایی که این
بچه فرزند ابراهیم است، او پدر
ملت بزرگی خواهد شد.

اسماعیل بعد ها پدر تمام قومهای عرب شد.



ابراهیم 86 سال داشت که فرزندش اسماعیل به دنیا آمد. چند سال بعد از تولد اسماعیل، ابراهیم آنقدر پیر شده بود که نمیتوانست بچه ای بیاورد. آیا اسماعیل فرزند وعده بود؟ اما خداوند گفته بود که فرزند وعده از طریق سارا و ابراهیم میباشد.

ابراهیم و سارا بسیار پیر و سالخورده شده بودند، چطور خداوند میخواست وعده ی خودش را به کمال برساند؟

وقتی اسماعیل 13 ساله بود و ابراهیم 99 ساله، خدا بار دیگر با او صحبت کرد.

ابراهیم، من خدای قادر مطلق هستم. هر کاری را که به تو میگویم انجام بده و گناه نکن. همانطور که قبلاً به تو گفتم تو صاحب فرزندان زیادی خواهی شد و پدر قوم بزرگی. من با تو عهد میبندم و بعد از تو همین عهد را با فرزندان تو خواهم بست.



من این سرزمین را که الان در آن غریب هستی
به تو و به نسل تو خواهم داد. تمام سرزمین
کنعان همیشه متعلق به نسل تو خواهد شد و
من خدای ایشان خواهم بود. من سارا را برکت
میدهم و به وسیله او پسری به تو خواهم داد.
من پیمان خود را با او را با او برای همیشه
حفظ خواهم کرد و این یک پیمان جاودانی
است.

ها ها! چگونه این ممکن
است؟ من 99 سال و سارا 89 سال سن
داریم و دیگر نمیتوانیم بچه بیاوریم / پس
لطفاً اجازه بده اسماعیل فرزند وعده
باشد.

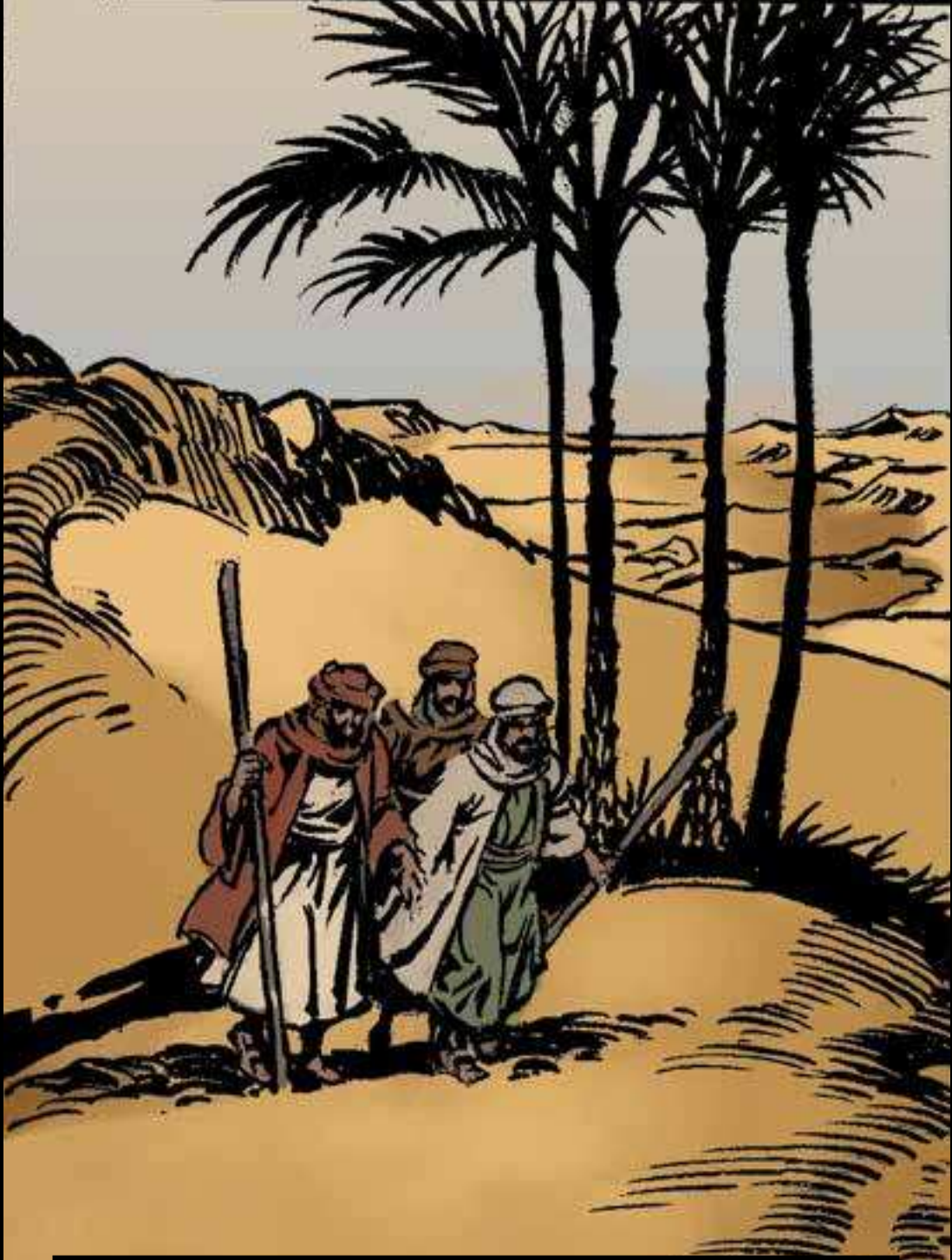


نه، همانطور که قبلاً گفتم، تو و سارا
بچه ای از خودتان خواهید داشت. وعده
برکت از طریق این فرزند خواهد آمد نه
اسماعیل. امسال سارا صاحب فرزند پسری
خواهد شد.



آیا این ممکن است؟ ... بله! خدایی که
خالق انسان‌ها است، قادر است از این دو بدن
سالخورده بچه‌ای به دنیا بیاورد. مطمئناً
خداوند قادر است این کار را انجام دهد.





چند روز بعد سه نفر از بیابان رسیدند. به نظر نمی‌رسید که آنها از سفر طولانی می‌آمدند، همچنین چهره آنها نشان نمی‌داد که آنها در این نزدیکی زندگی میکنند. آنها قدرتمند، با اعتماد به نفس و جوان بودند.

ابراهیم تا آنها را دید به استقبال آنها شتافت
و متوجه شد که آنها با دیگران متفاوت
هستند، اما او نفهمید که این مهمان ها از
این دنیا نیستند.




دو تن از آنها فرشتگان عادل بودند و نفر سوم خود
خدا بود. او در شکل یک فرشته ظاهر شده بود تا
بتواند با ابراهیم صحبت کند. ابراهیم به ملاقات
آنها رفت.



هه هه هه،

ابراهیم همسرت
سارا به زودی صاحب
پسری خواهد شد.

چگونه پیرزنی مثل من و
ابراهیم که از من پیرتر است
میتوانیم رابطه جنسی داشته باشیم.



چرا سارا خندید از اینکه خدا گفت
او صاحب فرزندی خواهد شد.


من نخندیدم.

تو خندیدی. تو باور نداری. آیا باور نداری
انجام هیچ کاری برای خدا مشکل نیست؟ وقتی زمان
مناسب برسد من دوباره خواهم آمد و تو در آن موقع
صاحب فرزندی خواهی شد.



آیا من به ابراهیم
در مورد آنچه که می‌خواهم انجام
دهم، بگویم؟ او صاحب فرزندان
بسیاری خواهد شد و او به فرزندانش
و نسل‌های بعدی را خواهد آموخت
تا مرا اطاعت کنند.

بله، لازم است
او بداند.




گناه مردم شهر سدوم و
عموره بسیار زیاد شده
است. من همه را چه زن،
مرد و بچه در هر دو شهر
نابود خواهم کرد.

اما برادرزاده من لوط
و خانواده اش زندگی
میکنند.



اگر پنجاه نفر را پیدا
کنم، شهر را نابود
نخواهم کرد

مانند کار خدا نخواهد بود اگر
درستکاران با بدکاران نابود شوند. چه
میشود اگر پنجاه نفر درستکار در شهر
باشد؟ آیا بخاطر آن پنجاه نفر از نابود
کردن شهر صرف نظر نمیکنی؟ بدون
شک تو بی گناهان را با گناهکاران
نمیکشی. این ممکن نیست تو نمیتوانی
چنین کاری کنی. اگر این کار را انجام
دهی، بیگناهان با گناهکاران مجازات
خواهند شد. این غیر ممکن است.
قضاوت کننده همه مردم کار
درست را انجام خواهد داد.




لطفاً از اینکه جسارت میکنم و به صحبت خود با خدا ادامه میدهم، مرا ببخش. اما شاید در آنجا به جای پنجاه نفر فقط چهل و پنج نفر بیگناه وجود داشته باشد. آیا به خاطر اینکه پنج نفر کمتر است تو شهر را نابود میکنی؟

اگر 45 نفر بیگناه در
شهر پیدا کنم، شهر را نابود
نخواهم کرد.

حتی اگر آنجا
40 نفر باشد؟

اگر 40 نفر را پیدا کنم آن
را نابود نخواهم کرد.




خداوندا از من
خشمگین نشو اگر در
آنجا فقط 30 نفر بیگناه
باشند چه میشود؟

اگر 30 نفر هم
وجود داشته باشند
آنجا را نابود نمیکنم.

اگر 20 نفر هم پیدا
کنم، شهر را نابود
نخواهم کرد.

اگر فقط 20 نفر باشند
چه میشود؟



خداوندا لطفاً خشمگین نشو، من فقط یک بار
دیگر سخن میگویم. اگر فقط 10 نفر پیدا شود چه
میکنی؟

اگر من 10 شخص
درستکار را پیدا کنم آنجا را
نابود نخواهم کرد.

اگر شما 10 نفر درستکار را
نیافتید، آیا لطفاً به برادر زاده ام
لوط اطلاع خواهید داد؟

ما امشب او را
ملاقات خواهیم کرد.

دو فرشته در غروب آن روز به شهر
رفتند و در اطراف خانه لوط قدم زدند.




اینجا بسیار منحرف
است، بیشتر از
آن چیزی که فکر
میکردم.

حالا فهمیدم چرا خدا میخواهد
این شهر را با تمام ساکنین آن و
حتی حیوانات، نابود کند.

آهای غریبه ها، خیابان
امن نیست، شما نمیتوانید
در آنجا بمانید. امشب را در
منزل من بمانید.

هی! اینها به نظر جذاب
و خوشگل میایند، ما
به بقیه در مورد آنها
خواهیم گفت.



لوط، این مردان را به ما بده ما
میخواهیم با آنها رابطه جنسی
داشته باشیم.

از اینجا برید، شما
نمیتوانید این کار شرورانه
را انجام بدهید.

او فکر میکند چه کسی
است؟ بزرگ و قدرتمند؟
ای متعصب ریاکار.

ما در را خواهیم
شکست و کار بدتری با
تو که خارجی هستی
انجام خواهیم داد.

ما دختران تو را نمیخواهیم،
ما آن مردان زیبا را
میخواهیم!




خداوند شما را
کور کند.

آنها کجا هستند؟

من نمیتوانم
بینم! چه
اتفاقی افتاد؟


این چه قدرتی
است؟

چرا همه
جا تاریک
شد؟




شما باید شهر را فردا صبح
ترک کنید. هر کس را که میخواهید
با خبر کنید. خدا عادل است و بیش
از این نمیتواند این گناهان را
تحمل کند.

فردا خداوند
میخواهد باران آتش
را به این شهر ببارد.
همه در سدوم و
عموره گشته خواهند
شد.




عجله کنید، آتش به
زودی خواهد آمد.
هیچکس نمیتواند فرار
کند.

خداوند میفرماید، زمانی که
شهر آتش گرفت به عقب نگاه
نکنید.



به عقب
نگاه نکن!

وای!



اوه نه! پدر، مادر از خداوند
اطاعت نکرد و به عقب نگاه کرد
و به ستون نمک تبدیل شد.


نگاه نکنید!
به راه ادامه
دهید!

در آن روز هر موجود زنده ای در سدوم و
عموره از بین رفت. خداوند عادل است و از
گناه نفرت دارد، مخصوصاً گناهان منحرف
جنسی، مرد با مرد و زن با زن. از همه بدتر
گناهان جنسی با کودکان است. خدا قول داده
بود که هرگز دنیا را با آب نابود نکند، اما
هرگز نگفته بود که دفعه بعدی با آتش این
کار را خواهد کرد. نتیجه گناه مرگ است، مرگ
فیزیکی و مرگ روحانی در دریاچه آتش. با
فیض خداوند، لوط از داوری خدا نجات پیدا
کرد اما همسرش باور نداشت که وقتی خدا
در مورد مسئله ای هشدار میدهد بسیار جدی
است و خداوند اخطار داده بود که نباید کسی
به عقب نگاه کند.





مزد گناه برای همه ی گناهان
همیشه مرگ است و هیچ
استثنایی وجود ندارد.



من خیلی خوشحالم که خدا به شما لطف کرد. لوط شما میتوانستید در آن شهر بمیرید. خداوند از گناه و شرارت متنفر است. شما باید از این دسته انسان ها دوری کنید.

ما خیلی متاسف هستیم برای آنچه برای همسرت انفاق افتاد. حالا میخواهید چه کار کنید؟

ما به نوعی اداره خواهیم کرد.

لوط به همراه دخترانش آنجا را ترک کردند و خداوند همچنان ابراهیم را برکت میداد.

پیدایش 26-24:19؛ لویان 22:18؛ رومیان 1-23

32، 6:23؛ 1قرنطیان 11-6:9؛ مکاشفه 21:8

خداوند به سارا وعده داد که صاحب فرزندی خواهد شد. ابراهیم و سارا آن اشتیاقی را که سالها فراموش کرده بودند را حالا در خودشان احساس میکردند.



ابراهیم، چه اتفاقی برای تو افتاده است؟ سالهاست که تو اینطور به من نگاه نکرده بودی.



این یک معجزه بود! به زودی همه
فهمیدند که او باردار است!

همانطور که خدا فرمود، ما نام او
را اسحاق یعنی خنده میگذاریم. او پدر
قوم ها و ملت ها خواهد شد.



آره، وقتی خدا به من گفت
بچه ای به دنیا خواهم آورد،
باعث شد من بخندم. چه کسی
باور میکرد من با این سن از
فرزند خودم نگه داری کنم؟

خدا همیشه به قول و وعده خود وفادار است.

اسماعیل، پسر ابراهیم که 14 ساله شده بود، از
پسر جدید متنفر بود.



این کوچولوی احمق مرا
مسخره میکند، من نمیتوانم
یک مصری را در خانه ای که
پسر من در آن است تحمل
کنم.

این کنیز و پسرش را
بیرون کن. آنها هیچ سهمی از
ارث اسحاق، فرزند وعده
نخواهند گرفت.



خداوند با ابراهیم سخن گفت و فرمود: ” حق با
سارا است. هاجر و اسماعیل را از آنجا بیرون کن.
اسماعیل مانند اسحاق وارث نخواهد بود. اما آزرده
خاطر نباش، من از آنها مراقبت خواهم کرد.

چون اسماعیل هم فرزند تو است از او نسل بزرگی به وجود خواهیم آورد. اما نجات دهنده، شخصی که شیطان را شکست خواهد داد، از نسل اسحاق خواهد بود نه از اسماعیل.



اسماعیل بزرگ شد و پدر قوم عرب شد در حالیکه اسحاق بزرگ میشد تا بزرگ قوم یهود باشد. قوم عرب و یهود با هم مانند برادران ناتنی هستند.

ابراهیم پسرش را دوست داشت و
آنها جدایی ناپذیر شدند.



تو فرزند معجزه هستی. آیا تو دنیا را از
گناه نجات خواهی داد؟

پدر، چرا تو این بره های کوچک
زیبا را قربانی میکنی و آنها را روی
قربانگاه میسوزانی؟

خدای آسمان ها و زمین پاک و مقدس
است، او بسیار مقدس است برای مرد
گناهکاری مثل من. اولین انسان آدم
بود، او از خداوند ناطاعتی کرد و از
آن پس نسل انسان گناهکار شد.

خداوند به آدم گفت اگر گناه
کند، خواهد مرد، اما بعد از
آنکه آدم گناه کرد، خداوند
حیوانات را کشت و از پوست
آنها پوششی برای آدم و حوا
درست کرد.

وقتی من بره ای را قربانی کرده و به خدا
تقدیم میکنم، این نشان میدهد که من میدانم
گناهکارم و جزای گناه مرگ است، پس یک بره
بیگناه را تقدیم میکنم که بجای من بمیرد.

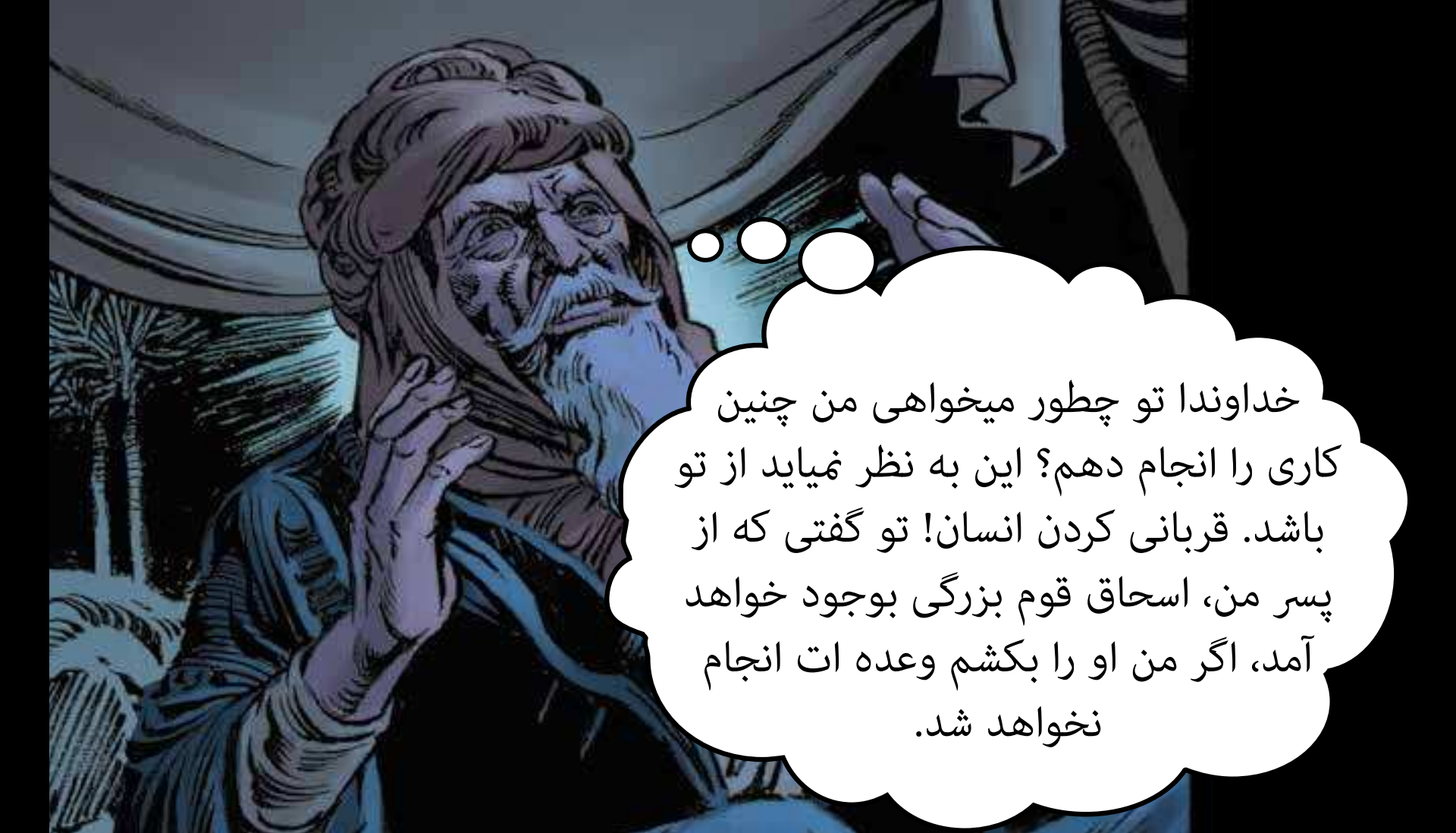


اسحاق با قوت رشد میکرد
و باد میگرفت تا به خدای
پدرش اعتماد کند. ابراهیم
عاشقانه خدا را دوست
میداشت و آنها اغلب با
هم خدا را پرستش نموده
و قربانی به خدا تقدیم
میکردند. بره قربانی میشد
و بر روی قربانگاه قرار
میگرفت و سپس سوخته
میشد.



ابراهیم، من میخوام که تنها
پسرت، که او را دوست داری به
عنوان قربانی سوختنی به من
تقدیم کنی.



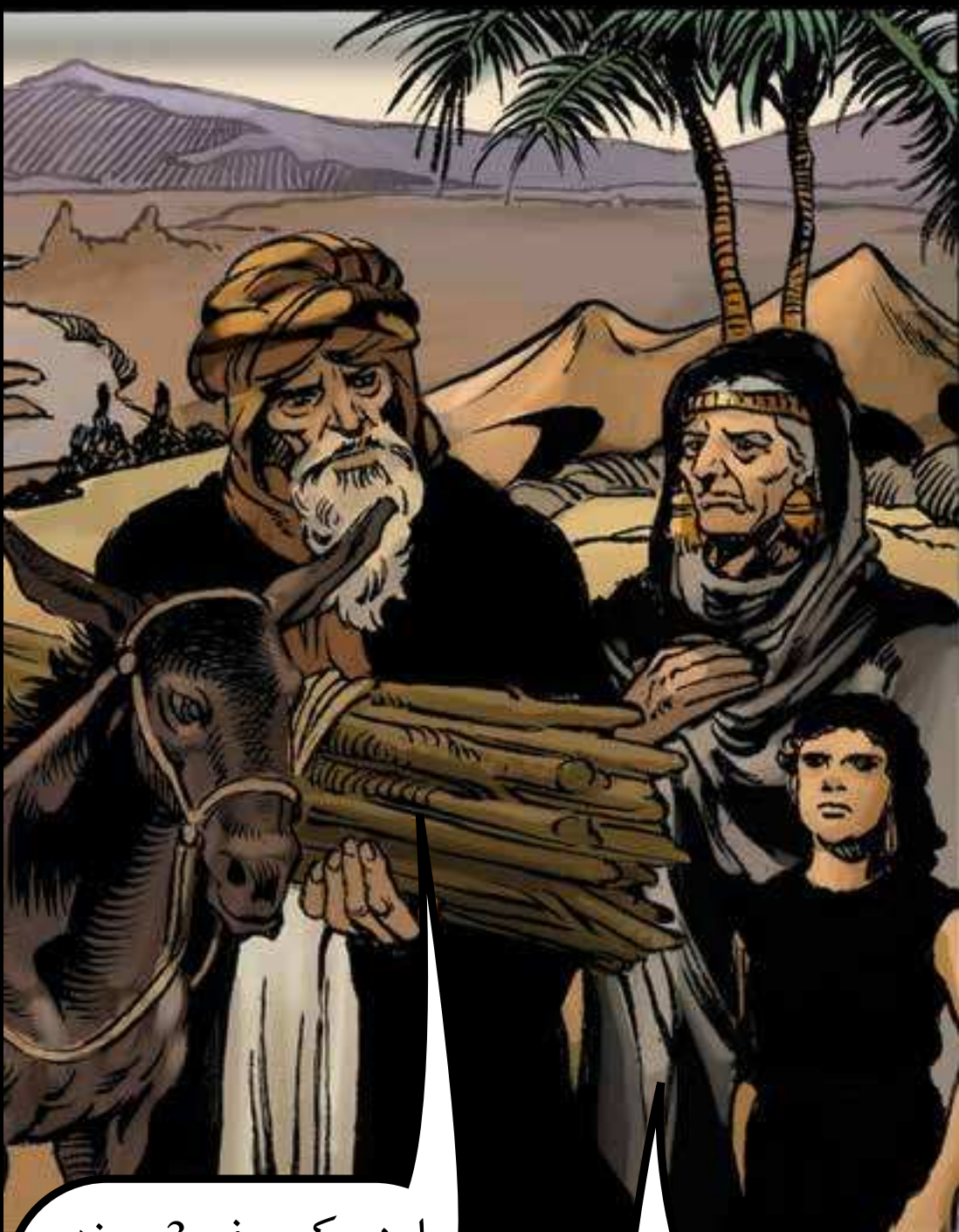


خداوندا تو چطور می‌خواهی من چنین کاری را انجام دهم؟ این به نظر نمی‌آید از تو باشد. قربانی کردن انسان! تو گفتی که از پسر من، اسحاق قوم بزرگی بوجود خواهد آمد، اگر من او را بکشم وعده ات انجام نخواهد شد.



... اما تو خدا هستی.
من نمیفهمم اما از تو
اطاعت میکنم.

پیدایش 2:22؛ رومیان 12:5




این یک سفر 3 روزه
است، و ما برای حدود
یک هفته نخواهیم بود.

مراقب باشید؛ من
برای هر دوی شما
دعا خواهم کرد.

سه روز بعد...


پدر آنجا کوهستان
است. ما قبل از غروب
آنجا خواهیم بود.

بله، ما به آنجا خواهیم رفت
و خدا را پرستش خواهیم
کرد و برمیگردیم.




پدر ما هیزم آوردیم و تو قربانگاه را
ساختی، پس قربانی کجا هست؟

اسحاق، آیا به یاد داری که به تو گفتم خدا در مورد اینکه من و
مادرت در سنین پیری بچه دار خواهیم شد با من صحبت کرد؟
او دوباره با من صحبت کرد.




اینبار او از من
خواسته است که تو
را به عنوان قربانی
سوختنی تقدیم کنم.

من؟ پدر آیا مطمئن
هستی؟

A man with a long white beard and a blue robe is holding a sword over the head of a man who is bound with white cloth. The scene is set outdoors with a tree on the left and a pile of sticks in the foreground. The man with the sword has a serious expression.

مگر خدا به شما نگفته بود که من میراث و سرپرست
قوم بزرگی خواهم بود و تعداد فرزندان من مانند ستارگان
آسمان خواند شد؟

من یاد گرفتم، آنچه را که خدا وعده میدهد قادر به
انجامش میباشد. اگر او گفته تو پدر قوم بزرگی خواهی
شد، حتما اتفاق خواهد افتاد، حتی اگر تو بمیری.



من نمیدانم چطور،
مگر اینکه او تو را
دوباره زنده کند.

اگر من بمیرم چگونه
وعده ی خدا عملی
خواهد شد؟

پدر، ما باید در هر
صورت از خداوند
اطاعت کنیم.




اگر چه ابراهیم میدانست که
خواست خداوند را اطاعت
میکند اما چقدر قلبش
اندوهگین بود و دستانش
لرزان، در هنگام تقدیم نمودن
هدیه سوختنی.

او دست و پای پسرش را بست و او را در قربانگاه
گذاشت. سپس باید چاقو را در گلویش فرو میکرد.

پس از دعای با ایمان به حضور
خدا، او چاقو را بلند کرد و زمانی
که چاقو را برای فرود آوردن پایین
میاورد، ناگهان صدایی از آسمان
شنید:



A comic book panel featuring a close-up of a hand gripping a sword hilt. The hand is rendered in a detailed, shaded style. In the background, the face of a man with a beard and a turban is visible, looking towards the viewer with a serious expression. The background is filled with diagonal hatching lines.

ابراهيم! ابراهيم!
به فرزندت
صدمه نزن.



از آنجایی که تو از من
اطاعت کردی که حتی حاضر شدی
تنها پسرت را قربانی کنی، الان میدانم
که تو به من اعتماد داری.

زمانی که ابراهیم سرش را بلند کرد یک قوچ را دید که در بین بیشه ها گیر کرده است.

پدر
آنجا را ببین،
خداوند به جای
من یک قوچ را
فرستاده است!

ابراهیم، چون تو مرا اطاعت
کردی و حتی یگانه پسرت
را از من دریغ نکردی، تو را
چنان برکت میدهم که نسل
تو مانند ستارگان آسمان و شن
های دریا بشمار گردند. آنها
بر دشمنان خود پیروز شده و
موجب برکت همه قوم های
جهان خواهند شد، زیرا تو مرا
اطاعت کردی.



پدر، همانطور که
گفتی او خداوند بخشنده
و رحیم است.

ابراهیم دو پسر داشت، اسماعیل و اسحاق. طبق وعده خدا به ابراهیم اسحاق پسر برگزیده خداوند بود. اسحاق پسر ی داشت که نامش یعقوب بود، که بعداً نامش به اسرائیل تغییر کرد. یعقوب 12 پسر داشت که در زمانی همه ی آنها به همراه فرزندانشان به مصر رفتند، جایی که بعدها برده شدند. (1706 قبل از میلاد مسیح)



دوازده پسر یعقوب، دوازده
قبیله اسرائیل شدند.

اسماعیل دوازده شاهزاده داشت
و قوم آنها عرب شد.

اسماعیل ابراهیم

اسحاق یعقوب

پیدایش 5:21، 13، 67:24، 12:25-18، 21-26، 23:29-30



<https://goodandevilbook.net/>